بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 115: شنبه ۲4/۳/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر مشکل تخصیص اکثر بود که کلماتی که در تقریرات بزرگان بود بررسی کردیم. یکی از مطالبی که عرض می‌کردیم این بود که بعضی موارد را که از تحت لا ضرر ما به قرینه‌ای خارج می‌دانیم، یک مشکلی که دارد آن این است که آیا به چه عنوانی این موارد خارج می‌شوند؟ این ممکن است به یک عنوان عام‌تری خارج بشوند. ما می‌دانیم کأنّ لا ضرر یک قید متصلی همراهش هست. اما این قید متصل، قید خاص است یا قید عام است، معلوم نیست. این به اجمال لا ضرر می‌انجامد. این اشکالی بود که مطرح می‌کردیم. در بحث تقریراتی که از کلام مرحوم آقای داماد چاپ شده، تقریرات آقای آسید علی محقق داماد به این بحث پرداخته شده. یک جهتی را که بحث کردند، آن این است که آیا این قرینه‌ای که ما کشف می‌کنیم، یعنی آن بیانی که مرحوم شیخ انصاری دارند، آن را مطرح می‌کنند که می‌خواهند بگویند مشکل تخصیص اکثر باعث می‌شود که ما کشف یک قرینة متصله‌ای بکنیم که به کلام متصل بوده ولی به ما نرسیده و این قرینه که به ما نرسیده، ما در هر موردی که اصحاب عمل کردند می‌فهمیم که آن مورد مشمول آن قرینة متصله بوده و بنابراین برای عمل به این قاعده نیاز به عمل اصحاب هست. این را مرحوم آقای داماد بنابر تقریراتی که در درس، چون آقای پسر آقای محقق عنوان کردند مطرح کردند. در رشحات الاصول این مطلب هست. و من چون رشحات الاصول کمتر در اختیار دوستان هست، در برنامه‌های کامپیوتری هم نیست، عبارت‌های این رشحات الاصول را می‌خوانم، یک قدری هم به نظرم غلط چاپی دارد، بعضی جاهایش غلط‌هایش را اصلاح بکنم. یک مقداری نیازمند به توضیحاتی هم هست که این توضیحات را من عرض خواهم کرد. آقای داماد در بحث تخصیص اکثر چند جهت را مورد بحث قرار می‌دهند که جهت ثالثه‌اش بحثی هست که مورد نظر ماست. رشحات الاصول، جلد ۲، صفحة ۱۸۹.

«الجهه الثالثه: لو قلنا بانّ خروج تلک الاحکام تخصیص لقاعده نفی الضرر و انه من تخصیص الاکثر المستهجن، فهل هو یوجب اجمال القاعده و خروجها عن قابلیه الاستدلال ام لا؟

قد یقال بالاول، مدعیا ان الکلام الصادر عن الحکیم لا یکون فیه استهجان قطعا و حیث ان ظاهر هذا الکلام الواصل الینا مستهجن نستکشف بالانّ، ان الکلام کان مقرونا بقرینه تخرج المذکورات من اول الامر حتی لا تکون تلک الامور خارجا عنها بالتخصیص المنفصل المستهجن. و حیث ان تلک القرینه لیس (لیست) فی ایدینا حتی ننظر الیها، فیحتمل انه کما یخرج (تخرج) تلک المذکورات المتیقن خروجه بتلک القرینه کذلک یخرج (تخرج) الموارد المشکوکه ایضا.

نعم لو عمل الاصحاب بها فی مورد، نستکشف منها (منه) عدم اخراج القرینه المخدومه (شاید المفقوده یا المقرونه و مانند آن صحیح باشد) لتلک (لذلک) المورد. و حینئذ فینحصر العمل بقاعده، بموارد عمل الاصحاب بها کحدیث القرعه.

و یرد علیه امرین (امران):

احدهما: ان استکشاف القرینه المتصله المخرجه عن لزوم الاستهجان لولاه (لولاها)، انما هو فیما اذا انحصر المضرّ به (شاید عبارت صحیح این باشد: اذا انحصر التفصّی به) بان کان اللفظ نصا فی معنی یستهجن معه الخطاب. اما لو کان اللفظ محتملا لمعان یوجب بعضها التخصیص الاکثر المستهجن دون بعض، فلیس یستکشف به حذف القرینه المتصله. بل یکون ذلک مؤیدا للاحتمال الذی لا یرد علیه تخصیص الاکثر و ما نحن فیه من هذا القبیل اذ لو قلنا فی معنی حدیث لا ضرر، انه النهی عن الضرر لا یشمل الا اضرار الغیر، فلا یرد علیه التخصیص الاکثر و کذا علی المعنی المختار. فکیف یجزم بحذف قرینه المتصله.

الثانی: اذا ورد عام و احتملنا ورود التخصیص علیه فما ذا لم یصل الینا المخصص، نتمسک باصاله القرینه و نعمل بالعام. و اذا ورد مخصّص له فاحتملنا مخصصا آخر، نتمسک بالاصل فی المخصّص الزائد ما دام لم یصل الینا دلیل علیه، مثلا لو قال: «اکرم العلما» و علمنا بتخصیصه بقوله: «لا تکرم مرتکب الکبیره» ثم احتملنا تخصیصه بقوله: «لا تکرم مرتکب الصغیره» ایضا، نقتصر علی الاول و نتمسک فی الثانی باصاله عدم القرینه. فکذلک لو دار الامر بین ان یقول: «لا تکرم مرتکب الکبیره» او قال: «لا تکرم الفاسق» الشامل لمرتکب الکبیره و الصغیره، فالمتیقن ورود القرینه علیه و خروجه عن العام، هو مرتکب الکبیره و یجری فی الاکثر الاصل و لا یختلط ذلک بما لو ورد خاص مجمل بین الاقل و الاکثر کما لو شککنا ان الفسق هو ارتکاب الکبیره فقط او یشمل ارتکاب الصغیره ایضا؟ بل المراد هو ما اذا تردّد المخصّص بین لفظین احدهما اکثر شمولا من الآخر فنتمسک بالاصل فی الاکثر و ما نحن فیه من هذا القبیل. فانه علی فرض الجزم باحتفاف قوله «لا ضرر و لا ضرار» بقرینه مخرجه للمذکورات، یردّد (تتردّد) تلک القرینه المجهوله بین ان یکون بعنوان یشمل تلک المذکورات فقط دون المشکوکات و ان یکون بعنوان یشمل تلک المشکوکات ایضا مثلا، یردّد (یتردّد) الامر بین ان یکون قول النبی ص، «انه لا ضرر و لا ضرار الا فیما هو مقتضی طبعه الضرر» فلا یخرج من حدیث لا ضرر، الوضوء الضرری لعدم کون الضرر مقتضی طبع الوضوء و بین ان یکون قوله ص: «لا ضرر و لا ضرار للناس علی الناس» حتی لا یکون حدیث لا ضرر، مشتملا للوضوء الضرری ایضا لعدم کونه من اضرار الغیر. فحیث لیس لفظ المخصّص و القرینه واصلا الینا، نقتصر علی المتقین و نتمسک فی الاکثر بالاصل. فحینئذ یجوز التمسک فی المشکوکات بالقاعده. لا یقال: یحتمل ان یکون التردید من الاصحاب فی بعض الاحکام باجمال القرینه و حینئذ یکون من قبیل الشک فی قرینیه الموجود لا فی وجود القرینه. لانا نقول: نعم لکن الاول ایضا محتمل و معه لا علم لنا بوجود شیء حتی نشکّ فی قرینیته فتدبر و لا تغفل حتی لا یختلف الفرق بینهما.»

این عبارت مرحوم آقای داماد بنابر تقریر آقای محقق.

چکیدة فرمایش ایشان این هست، این‌که ما از مشکلة تخصیص اکثر بخواهیم قرینة متصله را کشف کنیم، این مطلب درست نیست. چون ممکن است ما بگوییم یک موقعی هست که حدیث در یک معنایی نص هست، در یک معنایی اگر نص باشد این بحث‌ها ممکن است پیش بیاید. این را یک مقدار با توضیح عرض می‌کنم. این معنایی که آقایان برای حدیث لا ضرر گفتند، حدیث لا ضرر نص در این‌که نیست، فوقش این است که در این معنا ظهور دارد. این‌که ظهور در این معنا دارد، معانی دیگری هم هست، لا ضرر می‌تواند مراد آنها باشد با غض نظر از این اشکال شما حدیث لا ضرر را ظاهر در آن معانی دیگر نمی‌دانید. می‌گویید حدیث لا ضرر ظاهرش این هست که می‌خواهد کل حکم ینشاء منه الضرر را نفی کند. از آن طرف اگر معانی دیگری هم اینجا وجود دارد، فرض این هست که آن معنای عامی که کل حکم یشمل فیه الضرر این با مشکل مواجه هست، معانی دیگر، این خودش قرینه است برای این‌که معانی دیگر مثلاً مراد از لا ضرر، نهی است. مراد از لا ضرر معنایی که ما اختیار کردیم که مربوط به اضرار ناس بالناس هست. بنابراین شما نمی‌توانید این را قرینه قرار بدهید که یک قیدی در اینجا فوت شده. این نکتة اوّل.

اوّل نکتة اوّل را توضیح بدهم، بعد به نکتة دوم برویم.

در مورد نکتة اوّل به نظر می‌رسد که باید یک دقتی بشود. آن این است که آقای داماد می‌فرمایند که به دلیل این مشکل لا ضرر ما نمی‌توانیم بگوییم، ممکن است این را قرینه قرار بدهیم برای این‌که بگوییم مراد از لا ضرر نهی است. این یک احتمال است که مراد از لا ضرر را نهی بگیریم، یک احتمالش هم این هست که بگوییم یک قرینه‌ای اینجا بوده که آن قرینه به ما نرسیده. فرض این است که ما ارادة نهی را از حدیث ذاتاً خلاف ظاهر می‌دانیم. می‌گوییم برای این‌که این معنای خلاف ظاهر در حدیث اراده شده باشد نیاز به این است، متکلم باید به یک امری اکتفا کرده باشد. ممکن است آن مشکلی که اینجا وجود دارد، یعنی فرض کنید این‌که ما می‌دانیم یک سری موارد حتماً مشمول لا ضرر نیستند، این قرینة بر این نیست که مراد از این نهی باشد، ممکن است قرینه بر این باشد اینجا یک قید، همین‌ها قرینه است برای این‌که شارع اینجا یک قیدی در کلام افزوده. نمی‌خواهم بگویم حتماً تعیّن دارد کلام مرحوم شیخ. هر دو جورش ممکن است. مگر آقای داماد هم همین را بخواهد بگوید. بخواهد همین را بگوید معنایش یک اجمال است. ایشان می‌خواهد اینجا انکار اجمال کند. در حالی که نتیجة بحث انکار اجمال نمی‌تواند باشد. یک نکته.

نکتة دوم، مبنای خود ایشان که می‌گفت لا ضرر مخصوص حقوق مردم هست، مربوط به احکامی که رابطة مخلوق با مخلوق را تنظیم می‌کند. مربوط به احکامی که رابطة خلق و خالق را تنظیم می‌کند به آنها ربطی ندارد. این یک نوع قید است. شما می‌فرمایید که به قرائنی مبنایتان این هست که این روایت تعمیم ندارد، احکام مربوط به رابطة خالق و مخلوق را در بر می‌گیرد. اینکه بگوییم حتماً مراد این هست، تقیید است. حالا آن بحث نفی و نهی بحث تقیید نیست. این‌که مراد از لا کأنّه مرحلة اوّلیة لا، نفی است، ما می‌خواهیم این نفی را به نهی تبدیل بکنیم، آن یک نوع تقیید است و آن قید مثلاً از باب تقیید اطلاق و تقیید نیست. آن هم یک ان قلت و قلت‌هایی دارد که ارادة نهی ممکن است از باب تقیید باشد. بماند نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم. ولی مبنای خود آقای داماد اینجا یک نوع تقییدی است. ایشان می‌گوید ذاتاً حدیث مقید هست. حالا اگر ما این مبنا را نپذیرفتیم. مبنای قوم را بگوییم، بگوییم ذاتاً حدیث ظهور دارد در یک معنای عام. شما می‌خواهید این معنای عام را مقید کنید به یک معنای خاص این‌که رابطة بین مخلوق و مخلوق، این همان کلام مرحوم شیخ است دیگر. ما می‌دانیم که یک قیدی اینجا خورده که حتماً قید به آن شکلی باشد که شما مطرح می‌فرمایید. این چه دلیلی داریم حتماً به آن شکل باید باشد؟ این معنایش اجمال دلیل است. آیا به نحو نهی است، به نحو رابطة مخلوق با مخلوق است، یا یک قید دیگری هست که ما نمی‌دانیم آن قید دیگر چی است، آن هم معلوم نیست. اگر نهی را هم کنار بگذاریم، امر را مردّد بین تقییدین باید قرار بدهیم. یعنی آن جوری که آقای داماد تصویر می‌کنند یک تقیید است، ممکن است یک قید دیگری داشته باشد، مثلاً ما یکون فی مقتضاه الضرر، فی طبعه الضرر را نمی‌خواهد بگوید. ما یکون الضرر اتفاقیاً فیه بگوییم باشد، شاید اینجور باشد. که آن وقت تخصیص اکثر پیش نمی‌آید و امثال اینها.

بنابراین چرا شما این را قرینه قرار می‌دهید برای معنایی که خودتان اختیار کردید. در واقع همان کلام شیخ اینجا دوباره پایش پیش می‌آید.

عمده وجه دومی هست که کلام آقای داماد وارد شده. در وجه دوم من حالا چکیدۀ این بیان را عرض بکنم. آقای داماد اینجا می‌گویند که مجرد احتمال این‌که شاید مخصّص یک دایرة شمولی بیشتر از مواردی که از تحت لا ضرر قطعاً خارج است داشته باشد، باعث نمی‌شود که ما نتوانیم به لا ضرر تمسک کنیم. این مشکله تنها موارد قطعی الخروج از لا ضرر را از دایرة شمول لا ضرر بیرون می‌برد، نه بیشتر. ایشان می‌فرمایند که ما دو گونه شیء داریم. گاهی اوقات مقیِّد دلیل که لفظ مقیّد مشخص هست که چی است، خود آن لفظ مقیّد، مقیّد متصل یک لفظی دارد، مردد بین اقل و اکثر هست. اتصال دلیل به مقیّد مجمل مردد بین اقل و اکثر دلیل را مجمل می‌کند. ولی یک موقعی هست ما نمی‌دانیم به این دلیل چه تخصیصی وارد شده. آیا موارد فقط، یعنی تخصیص به لفظی هست که تنها موارد قطعی الخروج را شامل می‌شود؟ یا به لفظ عام‌تری هست که غیر از موارد قطعی الخروج، مواردی از موارد مشکوک الخروج یا همة موارد مشکوک الخروج را هم شامل می‌شود. به هر حال امر دایر به این هست که لفظ مقیِّد متّصل، لفظی باشد که خاص است یا لفظش، لفظ عام هست. ما اینجا در عام می‌توانیم باصالة العدم القرینة تمسک کنیم. فرق است بین آن جایی که لفظ مقیِّد مشخص هست، و جایی که لفظ مخصِّص مردد. بعد در توضیح فرق بین اینها می‌فرمایند که یک موقعی شک در قرینیت موجود است. یک موقعی شک در وجود قرینه است. در جایی که شک در قرینیة الموجود باشد، اصالة عدم القرینیة، قرینه کارساز نیست. ولی اگر شک در وجود القرینة باشد، اصالة عدم القرینة وجود قرینه را نفی می‌کند. این بیانی که آقای داماد اینجا دارند.

یک اشکال بدوی ممکن است اینجا به ذهن برسد، آن این است که یک موقعی اصلاً تقیید دلیل روشن نیست، نمی‌دانیم این دلیل قید خورده یا قید نخورده. اصالة عدم القرینة می‌گوید قرینه‌ای متّصل به کلام نبوده است. یک موقعی هست نه علم اجمالی داریم که یک قرینه‌ای در کلام هست. می‌دانیم یک قرینه‌ای در کلام بوده است. نمی‌دانیم آن قرینه لفظی بوده است که دایرة شمولش کمتر است، یا لفظی بوده است که دایرة شمولش بیشتر هست. با وجود این علم اجمالی، چطوری می‌خواهید اصالة عدم القرینة را اجرا کنید؟ اصالة عدم القرینة با وجود علم اجمالی به وجود قرینه و تردد آن قرینه بین دو لفظ چجوری می‌خواهید اجرا کنید؟ این را می‌شود اینجوری جواب داد که اصالة عدم القرینة نسبت به خاص جاری نمی‌شود، به دلیل این‌که این‌که اصالة عدم القرینة را می‌خواهید نسبت به خاص جاری کنید، می‌خواهید بگویید که این خاص، موارد خاص هنوز مشمول آن دلیل عام هستند؟ این‌که ما علم تفصیلی داریم که آن موارد خاص از تحت شمول آن دلیل عام خارج شده. بنابراین نمی‌توانید به آن موارد تمسک کنید. اما اگر می‌خواهید اصالة عدم قرینه را نسبت به خاص به این جهت اجرا کنید که بگویید این خاص قرینة متصله نیست، پس لازمه‌اش را اثبات کنید که لازمه‌اش این هست که خاص وقتی نشد، آن لفظ عام به عنوان قرینة متصله وجود داشته. مثلاً ببینید ما نمی‌دانیم لا ضرر قید خورده به حقوق الناس یا قید خورده به مطلق ضرر طاری. حقوق الناس قسمتی از اضرار است، ضرر طاری عام‌تر است. می‌خواهید اصالة عدم قرینه را نسبت به حقوق الناس قیدیت حقوق الناس اجرا کنید، قیدیت حقوق الناس بر این می‌خواهید جاری کنید که در مورد حقوق الناس لا ضرر را بخواهید پیاده نکنید. این‌که ما می‌دانیم در موارد حقوق الناس لا ضرر پیاده می‌شود و یک چنین قیدی وجود ندارد. اگر نه شما می‌خواهید بگویید لا ضرر مقید به حقوق الناس نیست، پس مقید به موارد ضرر طاری است. معذرت می‌خواهم، اگر خصوص حقوق الناس را قرار بدهیم موارد مخرج بیشتر می‌شود. نسبت به ضرر ذاتی، ضرر طبعی، ممکن است آن قید محذوف فقط قرینة ضرر ذاتی و طبعی را خارج کند، ممکن است ضرر طبعی را خارج نکند، مطلق ضررهایی که رابطة بین خلق و خالق باشد آنها از تحت لا ضرر خارج بشوند. شما اگر موارد ضرر ذاتی را بخواهید از تحت لا ضرر خارج کنید، اصالة عدم قرینه را نسبت به آنها می‌خواهید جاری کنید، این‌که قطع داریم که این موارد از دایرة شمول لا ضرر خارج است. فرض این هست که ما می‌دانیم یک قیدی خورده و این قید موارد ضرر ذاتی را خارج کرده. باید بگویید اصلاً موارد ضرر ذاتی هم مشمول لا ضرر هست، این‌که ما قطع داریم مشمول لا ضرر نیست. اگر می‌خواهید با اصالة عدم قرینه قیدیت مطلق، یعنی خروج مطلق حقوق بین مردم و خالق، خلق و خالق، آنها را از تحت شمول چیز خارج کنید، آن‌که مثبت است. این اشکال را اینجا. شبیه همان اشکالی که در اجرای اصل در علم اجمالی در موارد دایر بین اقل و اکثر را آقایان مطرح می‌کنند. علم اجمالی که دایر بین اقل و اکثر هست همین مشکل را در موردشان جاری می‌کنند. می‌گویند اصل را اصالة البرائة در اقل می‌خواهید جاری کنید برای این‌که اثبات ترخیص در اقل قرار بدهیم که ما یقین داریم که اقل را باید انجام داد. اگر از اصالة البرائة در اقل می‌خواهید واجب بودن اکثر را نتیجه بگیرید که این مثبت است بنابراین نمی‌شود تمسک کرد. این ممکن است به این شکل اشکال را مطرح کنیم.

ولی پاسخ مطلب این هست که بین این بحث و بحث اجرای اصل در اقل و اکثر ارتباطی فرق است. یک ان قلتی اینجا ممکن است مطرح بشود. نتیجة این بحث این می‌شود که ما اصالة عدم القرینة با تمسک به اصالة عدم القرینة می‌گوییم که آن قرینه‌ای که مقدار کمی را خارج می‌کند در آن اصالة عدم القرینة جاری نمی‌شود، قرینه‌ای که در آن می‌خواهد موارد بیشتری را از تحت دلیل خارج بشود، اصالة عدم القرینة در آن جاری می‌شود، وقتی اصالة عدم قرینه نسبت به آنها جاری شد، لا ضرر و لا ضرار نسبت به موارد مشکوکة الخروج بلا مزاحم می‌شود. تمسک به لا ضرر در آن موارد بلا اشکال می‌شود. این یک تقریب.

اینجا یک اشکال دیگری به این تقریب وارد می‌شود، آن این است که فرق است بین این بحث و بحث دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی. حالا ارتباطی یا استقلالی. استقلالی که روشن‌تر. در بحث دوران امر بین اقل و اکثر که می‌خواهیم اصالة البرائة جاری بکنیم، اصل، اصل عملی است. اصل عملی مثبتاتش حجت نیست، ولی در ما نحن فیه اصالة عدم القرینة اصل لفظی است و از سنخ امارات هست. وقتی از سنخ امارات بود مثبتاتش حجت هست، اخذ به لوازمش می‌شود کرد، پس بنابراین باز مشکل برمی‌گردد که ما نمی‌توانیم در موارد مشکوکة الخروج به لا ضرر تمسک کنیم. چون اصالة عدم قرینة نمی‌تواند حکم کند که این موارد از دایرة شمول لا ضرر خارج نباشد. ممکن است از دایرة شمول لا ضرر خارج باشد، دلیل اجمال پیدا می‌کند. البته اجمال ذاتی نه، یعنی در حکم اجمال هست. چون لا ضرر ما می‌دانیم یک مخصصی خورده، نمی‌دانیم این مخصص لفظ خاص است یا مخصص لفظ عام هست، بنابراین ما نمی‌توانیم با این علم اجمالی به اصالة العموم در لا ضرر تمسک کنیم.

پاسخ به این اشکال را، یک پاسخی می‌دهم، نمی‌دانم آقای داماد مبانی‌شان این شکلی هست یا این شکلی نیست. به دو شکل می‌شود پاسخ این اشکال را داد. روی دو مبنا. یک مبنا این است که بگوییم که اصالة عدم قرینه اماره نیست، اصل عملی است. مبنای دوم این‌که بگوییم ولو اصالة عدم القرینه اماره است، ما در اماره این‌که همه جا مثبتاتش حجت هست را قبول نداشته باشیم. بگوییم بعضی از امارات مثل مثلاً خبر واحد، آنها مثبتاتش حجت است. مثل اقرار مثبتات اقرار حجت است. ولی لازمة اماره بودن یک اماره ححیت مثبتاتش نیست، این بحث را حاج آقا اشاره می‌فرمودند ما هم مفصل در بحث عام و خاص به آن پرداختیم. عرض کردیم که لازمة اماریت اماره حجیت مثباتش نیست، خیلی تفصیل بحث را آنجا دنبال کردیم. نمی‌دانم آقای داماد مبنایشان چی هست. علی ای تقدیر اگر یکی از این دو تا مبنا را ما قائل بشویم می‌شود از فرمایشات آقای داماد اینجا دفاع کرد و الا دفاع از فرمایشات ایشان یک مقداری مشکل به نظر می‌رسد.

البته یک نکتة دیگری را هم ضمیمه بکنم، آن این است که برای تمام بودن فرمایش آقای داماد یک مقدمة دیگری هم باید ضمیمه بشود. آن مقدمه این هست که علم اجمالی بنفسه مانع اجرای اصل نباشد. یک بحثی هست در بحث علم اجمالی و جریان اصل عملی، اختلافی هست بین مرحوم نایینی و مرحوم آقاضیاء. مرحوم نایینی وجه عدم اجرای اصل برائت در اطراف علم اجمالی را این می‌دانند که اگر بخواهد در هر دو طرف اجرا بشود به تعارض می‌انجامد، در یکی دون دیگری اجرا بشود ترجیح بلا مرجح است، بنابراین هیچکدام جاری نمی‌شود. یک مشکل تعارض می‌خواهند بگویند اصل جاری نمی‌شود. ولی مرحوم آقا ضیا ذاتاً می‌گویند در موارد علم اجمالی اصلاً اصل جاری نمی‌شود، نمی‌خواهم حالا وجه کلام این بزرگان را بیان بکنم. بحث روی مبنایشان است. روی مبنای آقاضیاء در موارد اقل و اکثر اگر ما قائل به انحلال حقیقی نباشیم، نمی‌توانیم با انحلال حکمی و با این‌که اصل در اقل جاری نمی‌شود، در اکثر جاری می‌شود، بنابراین اجرای اصل در اکثر چون معارض ندارد جاری می‌شود. چون مشکل را ایشان معارضه نمی‌داند، مشکل را ذات علم اجمالی می‌داند. و آنجا ممکن است ما بگوییم در موارد اقل و اکثر انحلال حقیقی وجود دارد و تکلیف منحل می‌شود. اما اگر ما بنابر این با انحلال حقیقی مشکل را حل کنیم. در ما نحن فیه روشن هست که انحلال حقیقی که معنا ندارد. چون لفظ مخصص مردد هست بین این‌که این لفظ باشد، آن لفظ باشد. به ملاحظة لفظ که در نظر بگیریم دوران امر بین متباینین هست. دو تا لفظ مبتاین اینجا به عنوان قید دلیل ما هست. مفادشان البته مدلولشان اقل و اکثر هست بینشان. دیگر به مدلول نباید ملاحظه کنیم، چون آن چیزی که تخصیص ایجاد می‌کند خود این الفاظ هست، این قید هست. ما می‌دانیم دلیل ما یک مقیّدی دارد. این مقیّد مردد است بین لفظ اوّل و لفظ دوم. نفس علم اجمالی را اگر مانع اجرای اصل در کلا الطرفین دانستیم، چون اینجا انحلال حقیقی هم که معنا ندارد، بنابراین نمی‌توانیم اینجا اصالة عدم القرینة را اجرا کنیم.

اما اگر گفتیم علت عدم جریان اصالة عدم القرینة بحث این هست که اجرای در هر دو طرف به تعارض می‌انجامد، ما یقین داریم که یک فرد خارج است، متعارض هستند. اجرای در یکی دون دیگری ترجیح بلا مرجح است، اگر این بیان باشد، این بیان را در اینجا می‌توانیم اجرا کنیم، فرض این است که در اقل اجرای اصالة عدم القرینة اشکال دارد، چون اجرای اصل فایده ندارد، ولی در اکثر به دلیل فایده داشتنش اجرای ترجیح بلا مرجحی نیست. به جهت این‌که در اقل اصل جاری نمی‌شود، در اکثر ما می‌توانیم اصل جاری کنیم و در مواردی که مشکوک است که لا ضرر آن احکام را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود بگوییم لا ضرر جاری هست.

به نظر می‌رسد که باید برای بیان مرحوم آقای داماد اینجوری این بیان‌ها، مطلب را تمام کرد.

حالا آیا واقعاً این مبانی که مرحوم آقای داماد اینجا دنبال کردند، این مبانی درست هست یا درست نیست، این توضیح مختصری ان‌شاءالله فردا در موردش می‌دهم.

بعدش در مورد کلام آقای صدر امروز کلاس راهنما ان‌شاءالله رفقا کلام آقای صدر را باز ادامة فرمایشات ایشان را ببینید، شاید بعضی تکه‌هایش نیاز باشد که من در جلسة درس در موردش توضیحاتی بدهم. این را ملاحظه بفرمایید. اگر احساس کردم نیاز هست ممکن است در جلسة درس در موردش توضیحاتی بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان